

گفت‌وگو با شهلا انتظاریان، مترجم کتاب کودکان کابل

جهان از آن کسی است که می‌خواند



ندارد

و یک‌سره سرشان توی موبایل و لپ‌تاپ و اینترنت است، حداقل یک کتاب دست‌شان بگیرند و بخوانند.

دنیا امروزی دنیای تکنولوژی است و باید این را پذیرفت. البته این را هم می‌دانیم که در دنیا امروز، تبلیغات حرف اول را می‌زند. از همین تکنولوژی و تبلیغات می‌توان برای ترویج کتابخوانی بهره برد. ترویج کتابخوانی با گفتن یکی دو فرمول محقق نمی‌شود. این کار باید به صورت همگانی و کشوری باشد. کتاب‌ها باید دیده شوند. باید در مدارس به آن‌ها توجه شود. باید در برنامه‌های آموزشی ما باشند، باید وسایل ارتباط جمعی در خدمت این امر باشد. کتاب خواندن باید به صورت عادت در بیاید.

● در دنیای قصه‌ها و داستان‌ها همیشه یک نفر پیدا می‌شود که آدم را از اندوه و نگرانی‌ها نجات دهد و بیش‌تر وقت‌ها همه چیز به خوبی و خوشی تمام می‌شود. اگر قدرتی داشتید تا با آن اندوه و دردهای بچه‌های جنگ‌زده غزه را از بین ببرید چه می‌کردید؟

اندوه و درد بچه‌های جنگ‌زده غزه فراتر از این‌هاست. امیدوارم این جنگ لعنتی برای همیشه پایان یابد و دیگر در زندگی کودکان فلسطینی مرگ و آتش و خون وجود نداشته باشد، بلکه آن‌ها فرصتی بیابند تا از کودکی و زندگی خود لذت ببرند. اگر می‌توانستیم، شاید چند روزی چندتایی از آن‌ها را زیر چتر حمایت خودم می‌گرفتم و برای‌شان قصه‌هایی از روزهای شاد و ماجراهای خنده‌دار می‌گفتم تا شاید برای لحظاتی غم خود را فراموش کنند.

● من یک سوال تکراری دارم، اما پاسخ شما قطعاً تکراری نیست. با کلمات «جنگ» و «کتاب» و «خوشبختی» یک جمله بسازید. با خواندن کتاب، جنگ و صلح و خوشبختی را تجربه کنید.

«همیشه فکر می‌کردم اگر بتوانم بخوانم، خوشحال می‌شوم و دیگر غمی ندارم. ولی حالا فقط دلم می‌خواهد بیش‌تر و بیش‌تر بخوانم!» این حرف فرانونز ۱۴ ساله یکی از شخصیت‌های کتاب «کودکان کابل» نوشته‌ی دبورالایس و ترجمه‌ی خانم شهلا انتظاریان است. لابد دماغ‌تان را چین می‌دهید که «اه! باز هم نصیحت‌های تکراری. آخه چه کسی از مدرسه رفتن خوشش می‌آید؟» اما اگر از شرایط سخت زندگی کودکان جنگ‌زده باخبر شوید می‌فهمید که مدرسه رفتن و خواندن و نوشتن نعمت بزرگی است. اگر به اندازه‌ی یک علامت سوال هم برای‌تان کنجکاوی ایجاد شده سرراغ کتاب «کودکان کابل» که در آن نویسنده‌اش خانم «دبورالایس» به زندگی بچه‌های جنگ‌زده پرداخته است و آثار باقی‌مانده از جنگ را در زندگی و روح کودکان و نوجوانان به تصویر کشیده است. در این کتاب کودکان و نوجوانان خودشان از زندگی‌شان حرف می‌زنند.

مصیبت‌زده و فقیری هستند، خواهان ادامه‌ی حیات و برخورداری از شغل. بچه‌هایی که قبلاً در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کرده‌اند و حالا فرصتی برای‌شان فراهم آمده و قدرتان چنین فرصتی هستند. چرا که این کودکان تا دیروز فقط به فکر پر کردن شکم خود و فرار از دست سربازان و بمب‌ها بوده‌اند. مسلم است که چنین کودکی قدر هر امکان فراهم‌شده‌ای را می‌داند. این کودکان با آموزش، کتاب خواندن و کارآموزی، به زندگی و آینده‌ی خود امیدوار می‌شوند. البته همان‌طور که در ابتدای کتاب آمده است، خانم لایس به دلیل شرایط خاص افغانستان، مصاحبه‌های خود را با کودکان انجام داده که در داخل کابل و در خانه‌های زیر پوشش سازمان‌های جهانی بوده‌اند. فراموش نکنیم که این کودکان نماینده‌ی تمامی کودکان افغان نیستند و شرایط زندگی مردم از جمله کودکان و نوجوانان در افغانستان، در جاهای مختلف، همچنان اسفناک است.

● «کاترین پاترسون» نویسنده‌ی جهانی ادبیات کودک و نوجوان می‌گوید: «جهان از آن کسانی‌ست که می‌خوانند.»

به نظر تان بچه‌های جنگ‌زده هم می‌توانند روزی جهان را از آن خودشان کنند؟

جنگ خانمان‌سوز و کثیف است؛ حربه‌ای در دست حاکمان قدرت که برای حفظ جایگاه خود دست به هر کاری می‌زنند. فردا و آینده‌ی کشورهایی که درگیر جنگ‌ها می‌شوند، در دست کودکان فعلی آن‌هاست. کودکی که در محیط و شرایط بحرانی جنگ زندگی می‌کند، چه کاری از دستش ساخته است؟ آیا باید تسلیم صاحبان قدرت و سرنوشت خود شود؟ یا با شجاعت زندگی کند و با شرایط خاص زندگی خود بجنگد تا زنده بماند، به امید این‌که بعدها، خود بتواند در مقابل هر جنگی بایستد؟ جهل، زمین‌ساز جنگ است؛ و قلم و دانش سلاحی در دست کودکان و نوجوانان.

● وقتی نوجوان بودید آینده را چه‌طور می‌دیدید و انگیزه‌ی شما برای تلاش، تحصیل و خواندن چه بود؟

در زمان نوجوانی ما سرگرمی‌های فعلی که نبود، طبیعت بود و کتاب؛ و کتاب‌های مناسب برای سن ما خیلی کم بود. بنابراین هر چه دستم می‌رسید، می‌خواندم. رشته‌ام ریاضی-فیزیک بود و هنوز هم ریاضی را خیلی دوست دارم و از حل کردن معادله‌های جبر لذت می‌برم. انگیزه‌ام برای تحصیل مثل بقیه بود؛ درس خواندن، نمره‌ی خوب گرفتن، رتبه‌ی خوب آوردن، دانشگاه رفتن و شغلی قابل توجه داشتن. از کشوری که نظام آموزشی‌اش براساس نمره و نمره‌دهی است، چه انتظاری دارید؟

● یک فرمول بگویید تا نوجوان‌هایی که حال و حوصله‌ی کتاب خواندن

● چه شد که از بین این همه کتاب «دبورالایس» که درباره‌ی زندگی سخت و دشوار کودکان جنگ‌زده افغانستانی نوشته، «کودکان کابل» را برای ترجمه انتخاب کردید؟

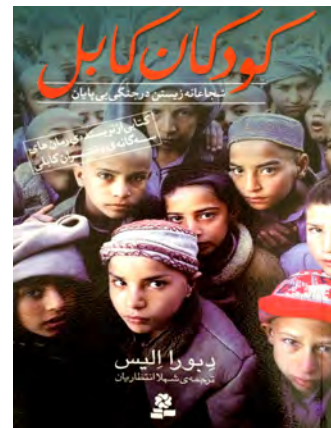
خانم دبورالایس از فعالان مدنی است که در بسیاری از مناطق جنگ‌زده شخصاً حضور یافته و کتاب‌هایی براساس تجربیات مستقیم خود نوشته است. نگاه ضد جنگ و طرفداری از حقوق کودک و انسان در تمامی آثار ایشان دیده می‌شود. ولی حکایت کتاب «کودکان کابل» متفاوت است. نماینده‌ی گردنود، ناشر کاندایی، از ایران و افغانستان دیداری داشتند و از آن‌جا که خانم دبورالایس تمامی حقوق کتاب «دختران کابلی» که در سال ۸۹-۹۰ ترجمه کرده بودم را به سازمان «زنان برای زنان» افغانستان اهدا کرده و کپی‌رایت این کتاب را ناشر ایرانی پذیرفته است، کتاب «کودکان کابل» پیش از انتشار اصل اثر در اختیارم قرار گرفت و مشغول ترجمه‌اش شدم.

● «فرانونز» نوجوان ۱۴ ساله در بخشی از کتاب می‌گوید: «پس از یک سال سواد آموزی، همه‌ی ما فرق کرده‌ایم. می‌توانیم بلند شویم و صاف بایستیم و نوشته‌های‌مان را با صدای بلند و رسا بخوانیم. حالا بیش‌تر می‌خندیم تا این‌که گریه کنیم.» شما فکر می‌کنید چه جادو و نیرویی در «سواد داشتن» و «خواندن» وجود دارد که با آن، فرانونز جنگ‌زده می‌تواند بلند شود، صاف بایستد و بیش‌تر بخندد؟

کودکان افغان سال‌هاست درگیر جنگ بوده و هستند و به ویژه در دوره‌ی طالبان نهایت ظلم به آن‌ها شده است. این کودکان همواره با ترس‌های گوناگون دست به گریبان بوده‌اند، ترس از دست دادن والدین و خانواده، ترس از دست دادن محل زندگی، ترس از گرسنگی، ترس از معلولیت و زندان... کودکی که این همه با ترس و وحشت زندگی کند، اعتماد به‌نفس ندارد، امید به زندگی ندارد، امید به آینده ندارد، چون مرتب سربوک می‌شود. حالا امثال فرانونز این دوران پرتلاطم را پشت سر گذاشته‌اند و کم‌کم به سوی زندگی عادی می‌روند و با خواندن و یاد گرفتن حقوق خود، اعتماد به‌نفس لازم برای حضور در اجتماع را پیدا می‌کنند.

● خیلی از نوجوان‌ها بدون این‌که مصیبت جنگ را تجربه کرده باشند در شرایط سختی زندگی می‌کنند. اما همه‌شان مثل کودکان و نوجوانان کتاب «کودکان کابل» انگیزه‌شان برای ادامه‌ی حیات و داشتن شغلی آبرومند «یادگیری خواندن و نوشتن» نیست. نوجوانی در این شرایط چه‌طور می‌تواند به زندگی امیدوار باشد و برای «خواندن، نوشتن و تحصیل» تلاش کند؟

درست است، این کودکان با کسانی که در شرایط خوبی زندگی می‌کنند، قابل مقایسه نیستند. کسانی که به زندگی آن‌ها در «کودکان کابل» اشاره شده، کودکان



اتاق آبی

نه امپراطورم
و نه ستاره‌ای در مشت دارم
اما خودم را
با کسی که خیلی خوشبخت است
اشتباه گرفته‌ام
و به جای او نفس می‌کشم
راه می‌روم
غذا می‌خورم
می‌خوابم و...
چه اشتباه دل‌انگیزی...

نیامدنش را باور نمی‌کنم
غیر ممکن است
او نیامده باشد
حتماً، حالا
زیر باران مانده است
و نا امید و خسته
در خیابان‌ها قدم می‌زند
من به باز بودن درها...
مشکو کم...



رسول یونان شاعر،
نویسنده و مترجم ایرانی
است که در سال ۱۳۴۸
در کنار دریاچه‌ی ارومیه
متولد شد. او به فارسی
و ترکی و کردی شعر
می‌گوید و چند مجموعه
داستان مینی‌مال نیز از او
چاپ شده است.